

« برگزیده »
قابوسنامه

با اهتمام : دکتر زهرا خانلری « کیا »

تحت نظر دکتر پرویز نائل خانلری و دکتر فریح الله صفا



www.KetabFarsi.com

«برگزیده»
قابوسنامه

با اهتمام: دکتر زهرا خانلری «کیا»

چاپ پنجم: ۲۵۳۶

بها: ۶۵ ریال



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

امیر عنصر المعالی قابوس ابن وشمگیر
برگزیدهٔ قابوسنامه
بکوشش دکتر زهرا خانگری «کیا»
چاپ دوم: ۱۳۴۹ - چاپ سوم: ۱۳۵۲
چاپ چهارم: ۱۳۵۴
چاپ پنجم: ۲۵۴۶
چاپ: چاپخانه سپهر، تهران
حق چاپ محفوظ است.

شاهکارهای ادبیات فارسی

ادبیات هزارساله فارسی چنان پهناور و از آثار بدیع و دلایز توانگر است که کمتر کشوری را در جهان از این جهت با کشور کهن سال ما برابر و همسر می توان یافت. با این حال امروز جوانان ایرانی کمتر از این سرچشمه ذوق و هنر سیراب می شوند، زیرا آنچه از این گنجینه گرانبهای دانش و هنر تاکنون طبع و نشر یافته نسبت به آنچه در دست است از ده یکی بیش نیست. و آنچه به چاپ رسیده نیز اغلب کمیاب است یا به بهای گران به دست می آید.

برای آنکه نمونه ای از همه شاهکارهای ادبیات فارسی فراهم گردد چنانکه همه انواع ادبی را هم از نظم و نثر، افسانه و داستان، دانش و عرفان، و تاریخ و سیر دربرگیرد، این مجموعه پدید آمده است.

در مجموعه «شاهکارها» از هر سخنور و نویسنده فارسی زبان که آشنایی با آثارش لازم و سودمند شمرده شود نمونه ای هست و از هر کتاب معروف و مهمی که در این هزارساله تاریخ ادبیات فارسی نوشته شده فصلی آورده می شود. هر جزوه مستقل است و اگر کسی بخواهد به بعضی از نمونه های نثر و نظم اکتفا کند یا به سلیقه خویش کتابی را از سخنوران برگزیند به خریدن جزوه های دیگر مجبور نیست. دوره کامل این جزوه ها نمونه همه آثار ادبی فارسی را از قدیمترین زمان تا امروز دربر خواهد داشت.

در هر جزوه به اختصار شرح حالی از نویسنده هست چنانکه خواننده را از مراجعه به کتابهای مختلف برای اطلاع از احوال سخنوران بی نیازی کند و سپس از مطالب و شیوه تألیف کتاب نیز ذکری می رود تا آشکار شود که اصل تألیف چگونه بوده و قسمتی که انتخاب شده از کجای کتاب است و با مجموع چه نسبتی دارد. در ذیل هر صفحه لغات دشوار یادآور از ذهن کتاب ترجمه و تفسیر می شود و مختصات انشائی کتاب با اختصار تمام قید می گردد.

به این طریق گمان می رود مجموعه «شاهکارهای ادبیات فارسی» که شامل ۶۰ جزوه جداگانه است و به ارزانترین بهار فروخته می شود برای همه طبقات از دانش آموز دبیرستان تا دانشجو و برای همه جوانان ایرانی که مایلند از آثار گرانبهای ادبیات وسیع کشور خویش اطلاعی به دست بیاورند و نمونه هایی ببینند سودمند باشد. از مؤسسه انتشارات امیرکبیر سپاسگزار باید بود که به نشر این مجموعه همت گماشته و این خدمت فرهنگی را بر عهده گرفته است.

دکتر پرویز نائل خانلری - دکتر ذبیح الله صفا

استادان دانشکده ادبیات

از این مجموعه منتشر شده است:

- ۱ - یوسف وزلیخا از تفسیر فارسی تربت جام
- ۲ - رستم و سهراب از شاهنامه فردوسی
- ۳ - بهرام چوبین از ترجمه تاریخ طبری
- ۴ - سفرنامه ناصر خسرو
- ۵ - رستم و اسفندیار از شاهنامه فردوسی
- ۶ - چهار مقاله نظامی عروضی
- ۷ - پیرچنگی از مثنوی معنوی
- ۸ - منطق الطیر از شیخ عطار
- ۹ - شیخ صنعان شیخ عطار
- ۱۰ - حسنت وزیر از تاریخ بیهقی
- ۱۱ - نمونه غزل فارسی از سنائی تا حافظ
- ۱۲ - برگزیده اشعار عنصری بلخی
- ۱۳ - برگزیده اشعار منوچهری دامغانی
- ۱۴ - برگزیده قابوسنامه
- ۱۵ - بوستان سعدی (باب چهارم)
- ۱۶ - منتخب مرزبان نامه
- ۱۷ - حلاج از تذکرة الاولیاء
- ۱۸ - برگزیده اشعار مسعود سعد سلمان
- ۱۹ - منتخب بهارستان جامی
- ۲۰ - یوسف و زلیخا از هفت اورنگ جامی
- ۲۱ - منتخب المعجم شمس قیس رازی
- ۲۲ - داستان داود و سلیمان
- ۲۳ - برگزیده قصاید حکیم ناصر خسرو قبادیانی
- ۲۴ - برگزیده جوامع الحکایات
- ۲۵ - برگزیده سیاست نامه سیرالملوک خواجه نظام الملک
- ۲۶ - برگزیده سندبادنامه ظهیری سمرقندی
- ۲۷ - برگزیده اسرار التوحید محمدبن منور
- ۲۸ - بایزید و جنید از تذکرة الاولیاء
- ۲۹ - برگزیده کیمیای سعادت محمد غزالی طوسی
- ۳۰ - ویس و رامین (خلاصه داستان) فخرالدین اسعد گرگانی
- ۳۱ - برگزیده اشعار وحشی بافقی
- ۳۲ - خسرو شیرین (خلاصه داستان) نظامی گنجوی

قابوسنامه و مؤلف آن

قابوسنامه کتابی است تألیف امیرعنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار از خاندان زیاری. خاندان زیاری در قرن چهارم و پنجم در گرگان و گیلان و طبرستان و قسمت بزرگی از نواحی مرکزی و غربی ایران فرمانروایی داشتند.

امیرعنصر المعالی در سال ۴۱۲ هجری متولد شد و تاریخ قطعی مرگ او معلوم نیست. چیزی که مسلم است این که تا سال ۴۷۵ یعنی تاریخ تألیف کتاب قابوسنامه می زیسته است و پس از این تاریخ خبری از او در دست نیست.

مؤلف قابوسنامه در مقدمه کتاب خطاب به پسرش گیلانشاه خود را چنین معرفی می کند: «جدت شمس المعالی قابوس وشمگیر بود که نبیره آغش و هادان، ملک گیلان، بود به روزگار کیخسرو. او ابوالمؤید بلخی ذکر او در شاهنامه آورده است. و جدۀ تو، مادرم، دختر ملک زاده المرزبان بن رستم شروین بود که مصنف مرزبان نامه است. سیزدهم پدرش قابوس بن قباد بود، برادر ملک انوشیروان عادل.» امیرعنصر المعالی دختر سلطان محمود غزنوی را به زنی گرفت و از او پسری یافت به نام گیلانشاه که کتاب «تسیح نامه» یا «قابوسنامه» را برای او و خطاب به او نوشته است.

مؤلف قابوسنامه در دوره ای می زیسته است که دانش و فرهنگ در ایران درجه ای عالی داشت و دانشمندان بزرگی در این دوره پدید آمده بودند، و وی، چنانکه از کتاب برمی آید، تحت تأثیر زمان خود دارای وسعت معلومات بی نظیری گشته است. امیرعنصر المعالی در همه رشته های علوم، از دانش و عرفان و زبان و ادبیات و شعر و شاعری و پزشکی و موسیقی و تاریخ و نکته های مربوط به زندگی درباری و سپاهی، اطلاعات فراوانی بدست آورده است. و قابوسنامه را در چهار و چهار باب ساخته و همه این دانشها را در آن گنجانده و پسرش را در بکار بستن آنهاهم پند و اندرز تشویق کرده است.

در حقیقت قابوسنامه آئینه ای از آداب اجتماعی و تمدن ایران در قرن پنجم هجری است. این کتاب علاوه بر مطالب سودمند و وسعت اطلاعاتی که برای خوانندگان در بردارد، دارای نثری روان و زیب است، و از دورترین زمان در ایران معروف بوده است و نویسندگان و مورخان ایرانی اغلب از آن، مطالبی در کتابهای خود نقل کرده اند.

قابوسنامه تاکنون به زبانهای عربی و ترکی و فرانسه و انگلیسی و آلمانی ترجمه شده و اصل فارسی آن چندین بار در ایران و هندوستان بچاپ رسیده است. از آنجمله چاپی است که به کوشش آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه تهران انتشار یافته و ماخذ آن نسخه ای است که در سال ۷۵۰ هجری قمری کتابت شده است، و آقای نفیسی در سال ۱۳۱۲ همه کتاب را و در سال ۱۳۲۰ منتخبی از آن را

انتشار داده‌اند.

دیگر نسخه‌ای است که به اهتمام آقای روبن لیوی در مطبعه استیفن در هاتفورد، از شهرهای انگلستان، در سال ۱۹۵۱ میلادی پبچاپ رسیده و مأخذ آن پنج نسخه است که دو نسخه قدیمتر از آن جمله یکی در سال ۷۱۹ و دیگری در سال ۸۶۱ کتابت شده است.

اما مأخذ ما در منتخبی که اکنون در دست خوانندگان می‌باشد، نسخه‌ای است مکتوب در سال ۶۱۴ که در یکی از کتابخانه‌های ترکیه ضبط است و نسخه عکسی آن در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است.

نسخه‌های مختلف قابوسنامه بحدی با یکدیگر در عبارات و کلمات اختلاف دارد، که قابل مقابله نیست. اما این نسخه که اینک برگزیده‌ای از آن منتشر می‌شود، هم از جهت قدمت کتابت بر همه نسخه‌های دیگر رجحان دارد و هم از نظر صحت و اصالت عبارات. چنانکه بسیاری از عبارتها که در همه نسخه‌های دیگر مغلوط است در این نسخه به صورت درست باقی مانده است. با این حال این نسخه هم از خطا و افتادگی خالی نیست. برای رفع این نقیصه‌ها هر جا لازم بود عبارت از روی دو نسخه چایی نفیسی و روبن لیوی تصحیح شد و کلماتی که به متن افزوده شده دو میان دو کمانک قرار داده شد.

در این منتخب برای سهولت قرائت، در رسم الخط نسخه اصلی تغییراتی از این قبیل داده شده است که توجه خوانندگان را به آنها جلب می‌کنیم.

اصل نسخه	صورت چایی	اصل نسخه	صورت چایی
از آنک	از آنکه	جزین	جز این
بدانک	بدان که	درین	در این
آنچ	آنچه	گوی	گویی
کی	که	فرمای	فرمایی
پبچاء	پبچای	نه بود	نبود
آفریده‌ها	آفریده‌های	نه اندیشد	نیندیشد
حکایتها	حکایتهای	بگذاریت	بگذارید
جزو	جزا و	وما ننداینها	

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ عَلٰی رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ اَجْمَعِیْنَ ۱

چنین گوید جمع کننده این کتاب زبندها ، الامیر عنصر المعالی
کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر مولی^۲ امیر المؤمنین ، با فرزند
خویش کیلانشاہ .

بدان ای پسر ، که من پیر شدم و ضعیفی^۳ و بی نیرویی و بی توشی^۴
بر من چیره^۵ شد و منشور^۶ عزل^۷ زند گانی از موی خویش بر روی خویش
کتابتی^۸ همی بینم ، که این کتابت را دست چاره جویان بستردن^۹ نتواند .
پس ای پسر ، چون من نام خویش را در دایره گذشتگان^{۱۰} یافتم روی^{۱۱}

-
- ۱ - سپاس خدای را که پروردگار دو جهان است و درود بر پیغمبر او
محمد ص و همه خاندانش .
۲ - مولی امیر المؤمنین : دوستدار
و خدمتگذار امیر المؤمنین . (مقصود از امیر المؤمنین خلیفه عباسی بغداد است که
شاهان و امرای محلی ایران به ظاهر خود را دست نشاندۀ او می دانستند و غالباً
فرمان حکومت از او می گرفتند و در خطبه نام او را ذکر می کردند) .
۳ - ضعیفی : ناتوانی (نویسنده در این کتاب غالباً از صفت عربی اسم فارسی ساخته است .
مثلاً به جای ضعف ضعیفی و به جای تواضع متواضعی بکار برده است) .
۴ - توش :
توان ، تاب . بی توشی : ناتوانی .
۵ - چیره : غالب .
۶ - منشور : فرمان .
۷ - عزل : بیکار ساختن ، از کار برکنار کردن .
۸ - کتابت : نوشته . (مقصود جمله آن است که فرمان برکناری از زندگی را
به سبب سپیدی موی بر چهره خود می بینم) .
۹ - ستردن : پاک
کردن (در سبک نوشته این کتاب گاهی مصدر با « ب » استعمال شده است) .
۱۰ - گذشتگان : در گذشتگان . (معنی جمله آن است که نام خود را جزو کرده
مردگان می بینم) .
۱۱ - روی چنان دیدم : مصلحت چنان دیدم .

چنان دیدم که پیش از آنکه نامه عزل به من رسد نامه‌ای دیگر در نکوهش^۱ روزگار و سازش‌کار و بیش‌بهرگی^۲ جستن از نیکنامی یاد کنم، و ترا از آن بهره^۳ کنم بر موجب^۴ مهر خویش، تا پیش از آنکه دست زمانه ترا نرم^۵ کند تو خود به چشم عقل در من نگری فزونی یابی و نیکنامی در دو جهان، و مبادا که دل تو از کار بستن^۶ باز ماند که آنکه^۷ از من شرط پدری آمده^۸ باشد. اگر تو از گفتار من بهره^۹ نیکی نجویی، جویندگان دیگر باشند که شنودن و کار بستن نیکی غنیمت دارند و اگر چه سرشت روزگار بر آن است که هیچ پسر پند پدر خویش را کسار بند^{۱۰} نباشد، چه^{۱۱} آتشی در دل جوانان است، از روی غفلت، پنداشت^{۱۲} خویش ایشان را بر آن نهد^{۱۳} که دانش خویش برتر از دانش پیران بینند و اگر چه این سخن مرا معلوم بود مهر پدری و دل‌سوزگی پدران مرا نگذاشت که خاموش باشم. پس آنچه از موجب طبع خویش یا قتم در هر بابی^{۱۴} سخنی چند جمع کردم و آنچه بایسته^{۱۵} تر بود و مختصرتر در این نامه^{۱۶} بنشتم.

- ۱- نکوهش: سرزنش، عیب‌گویی (از مصدر نکوهیدن).
- ۲- بیش: بیش از حد.
- ۳- بهره: بهره‌گرفتن، سود بیشتر بردن.
- ۴- بر موجب: بهر جهت، بهر سبب.
- ۵- نرم کردن: اینجا یعنی گوشه‌مال دادن، ادب کردن.
- ۶- بستن: بستن بند، بکار بردن پند.
- ۷- آنکه: مخفف آنگاه.
- ۸- شرط پدری آمده باشد: شرط پدری بجا آورده باشد.
- ۹- بهره: بهره‌گرفتن، سود بیشتر بردن.
- ۱۰- کسار بند: کسار پند، بکار بردن پند.
- ۱۱- چه: زیرا که.
- ۱۲- پنداشت: پندار.
- ۱۳- بر آن نهد: بر آن وادارد.
- ۱۴- آنچه بایسته: ضروری و لازم.
- ۱۵- نامه: مطلب و موضوع.
- ۱۶- مقصود کتاب است.

اگر از تو کار بستن^۱ خیزد ، خود پسندیده آمد والا من آنچه شرط‌پدري
بُود بجای آورده باشم که گفته‌اند که بر گوینده^۲ جز گفتار نیست ، چون
شنونده خریدار^۳ نیست جای آزار^۴ نیست .

و بدان ای پسر ، که سرشت مردم چنان آمد که تکاپوی^۵ کند
تا از دنیا آنچه نصیب^۶ آمده باشد به کرامی^۷ تر^۷ کس خویش بماند^۸ و
نصیب من از دنیا این سخن گفتن آمد و کرامی^۷ تر کس بر من توپی ، چون
ساز^۹ رحیل کردم ، آنچه نصیب من بود بیش تو فرستادم تا خود گامه^{۱۰} نباشی
و پرهیز کنی از ناشایست^{۱۱} و چنان زندگانی کنی که سزای تخمه^{۱۲} پاک‌تست
که ترا ای پسر تخمه بزرگ و شریف^{۱۳} است و زهر دو طرف کریم الطرفینی^{۱۴}
و پیوسته ملوک جهانی^{۱۵} . جدت ملک شمس المعالی ، قابوس بن وشمگیر
بود ، که نبیره آغش و هادان بود و آغش و هادان ملک کیلان بود بدروزگار

- ۱- اگر از تو کار بستن خیزد : اگر از تو میل به کار بستن پند ظاهر شود .
- ۲- بر گوینده جز گفتار نیست : وظیفه گوینده تنها گفتن و یاد آوری است .
- ۳- خریدار : اینجا یعنی پذیرنده و قبول کننده .
- ۴- آزار : آزرده گی .
- ۵- تکاپوی : جستجو (مرکب از تک به معنی دویدن و پوی از پوئیدن که نیز به معنی رفتن و دویدن است .)
- ۶- نصیب : بهره ، قسمت .
- ۷- کرامی تر کس : عزیزترین کسان (کرامی تر : صفت تفضیلی «برتر» است که بجای صفت عالی «برترین» استعمال شده است و چون متمم آن یعنی «کس» مفرد است پسوند «تر» یا سکون «را» خوانده می شود .)
- ۸- بماند : ماندن به
- ۹- ساز رحیل : تدارک سفر ، کنایه
- ۱۰- خود گامه : خودسر ، کسی که به میل خود
- ۱۱- ناشایست (مخفف ناشایسته) صفت مفعولی ، اینجا اسم
- ۱۲- تخمه : نژاد ، گوهر .
- ۱۳- شریف : بزرگوار .
- ۱۴- کریم الطرفین : بزرگوار از دو سو (پدر و مادر)
- ۱۵- پیوسته ملوک جهانی : نژادت به شاهان جهان می پیوندد .

کیخسرو ، و ابوالمؤید بلخی ذکر او در شاهنامه آورده است و ملک^۱ کیلان ازیشان به جدان^۲ تو یادگار بماند و جدۀ تو مادرم دختر ملک زاده، المرزبان بن رستم بن شروین بود که مصنف مرزبان نامه است ، سیزدهم پدرش کایوس بن قباد بود ، برادر ملک انوشیروان عادل . و مادر تو فرزند ملک غازی^۳ محمود بن ناصرالدین بود و جدۀ من فرزند ملک پیروزان ملک دیلمان بود .

پس ای پسر ، هشیار باش و قدر و قیمت نژاد خود بشناس وز گم بود کان^۴ مباش . هر چند من نشان خوبی و روزیبهی^۵ اندر تو همی بینم ، این گفتار بر شرط تکثر^۶ واجب دیدم .

آگاه باش ای پسر ، که روز رفتن من^۷ نزدیک است و آمدن تو بر اثر^۸ من زود باشد ، چه امروز تا درین سرای سپنجی^۹ باید که بر کار باشی^{۱۰} و زادی^{۱۱} و پرورشی^{۱۲} را که سرای جاودان^{۱۳} را شاید^{۱۴} برداری و سرای جاودانی برتر از سرای سپنجی است و زادا و ازین سرای باید جست که این جهان چون کشتزاری است که ازو کاری و ازودروی^{۱۵} از بد و نیک . و کس درودۀ خویش در کشتزار نخورد ، بلکه در آبادانی خورد ، و

- ۱ - ملک کیلان : پادشاهی ، امارت کیلان . ۲ - جدان : جمع جد ، نیاکان . ۳ - غازی : جنگ کننده با کفار . ۴ - گم بود کان : گمنامان . ۵ - روزیبهی : نیکبختی ، سعادت . ۶ - تکثر : بسیار گوئی ، تکرار . ۷ - روز رفتن : کنایه از روز مرگ است . ۸ - بر اثر : به دنبال ، از پی . ۹ - سپنج یا سپنجی : فانی . سرای سپنج : دنیای نا پایدار . ۱۰ - بر کار بودن : استعداد و قدرت داشتن . ۱۱ - زاد : توشه . ۱۲ - پرورش : طاعت ، عبادت . ۱۳ - سرای جاودان : دنیای باقی ، آخرت . ۱۴ - شاید : شایسته باشد ، سزاوار باشد . ۱۵ - دروی : دروکنی .

آبادانی این سرای سرای باقی است و نیکمردان درین سرای همت شیران دارند و بدمردان^۱ همت سگان ، وسک همانجا که نخجیر^۲ کیرد بخورد و شیر چون بگیرد به جای دیگر خورد . و نخجیر گساره تو این سرای سپنجی است و نخجیر تو دانش و نیکی است . پس نخجیر ایدر^۳ کن تا وقت خوردن به سرای باقی آسان توانی خوردن ، که طریق سرای مانند گان^۴ طاعت خدای است عزوجل^۵ ، و مانند آن کس که راه خدای تعالی جوید و طاعت خدای تعالی جوید چون آتشی بود که هر چند سرنگوش کنی برتری^۶ و فزونی^۷ جوید و مانند آن کس که از راه خدای تعالی و طاعت او دور باشد چون آبی بود که هر چند بالاش دهی فروتری^۸ و نکونی^۹ جوید . پس بر خویشتن واجب دان شناختن راه ایزد تعالی .^{۱۰} **والله ولی** - التوفیق^{۱۱} .

- ۱ - بد مردان : مردان بدکار . ۲ - نخجیر : شکار . ۳ - ایدر : اینجا . ۴ - سرای مانند گان : عالم باقی ، آخرت . ۵ - عزوجل : هر دو کلمه در عربی صیغه ماضی است ولی در فارسی به معنی بزرگ و بلند قدر است . ۶ - مانند : مثل (به فتح میم و ث) . ۷ - برتری : بالانری . ۸ - فزونی : بیشی . زیادتی (معنی جمله آن است که هر چند بخواهی که شعله آتش را پست کنی به بلندی و بیشی گراید) . ۹ - فروتری : پستی . ۱۰ - نکونی : سر ازبری . ۱۱ - ایزد تعالی : خدای بزرگ . ۱۲ - و خدایار و مددکار پیروزی است .

باب اول

در شناختن ایزد تعالی

آگاه باش ای پسر ، که هیچ چیز نیست از بودنی^۱ و نابودنی^۲ و شاید^۳ بود ، که آن شناخته مردم نگشت چنانکه اوست ؛ جز آفریدگار جل جلاله^۴ که شناخت^۵ را در او راه نیست و جز او همه شناخته گشت ، چه شناسنده^۶ خدای آنکه باشی که ناشناس شوی و مثال شناخته^۷ چون منقوش^۸ است و شناسنده نقاش و گمان^۹ نقش ، تا در منقوش قبول نقش نباشد ، هیچ نقاش بروی نقش نکند ، نبینی که چون موم نقش پذیرتر از سنگ است از موم مهر سازند و از سنگ نسازند . پس در همه شناخته ای قبول شناس^۹ است و آفریدگار قابل^{۱۰} نیست و تو به گمان در خود نگر ، در آفریدگار منگر و در ساز^{۱۱} نگر و سازنده^{۱۲} را بشناس ؛ و نگر^{۱۳} تا درنگ^{۱۴} ساخته ، سازنده از دست تو نر باید که همه درنگی از زمان بود

-
- ۱- بودنی : موجود . ۲- نابودنی : ممتنع الوجود . ۳- شاید بود : ممکن الوجود ، یعنی چیزی که نیست ولی ممکن است که باشد . ۴- جل جلاله : بزرگ است شکوه او . ۵- شناخت : مصدر مرخم : شناختن ، شناسائی . ۶- شناخته : صفت مفعولی ، جانشین اسم ، یعنی چیزی های شناخته شده . ۷- منقوش : چیزی که نقش پذیرفته است . ۸- گمان : حدس ، ظن . ۹- قبول شناس : قابلیت شناسائی . ۱۰- قابل نیست : یعنی قابل شناسائی نیست . ۱۱- ساز : ساخته ، مصنوع . ۱۲- سازنده : خالق ، صانع . ۱۳- نگر : دقت کن ، مراقب باش . ۱۴- درنگ : توقف ، تأمل . اینجا به معنی توجه بسیار است (معنی جمله آن است که توجه بسیار به مخلوق ترا از خالق باز ندارد)

و زمان گذرنده است و گذرنده را آغاز و انجام بود. و این جهان که بسته همی بینی بند او خیره^۱ مدان و بسی کمان^۲ باش که بند او ناکشاده نماند و در آلاء^۳ و نعماء^۴ آفریدگار اندیشه کن و در آفریدگار اندیشه مکن که بی راه تر کسی آن بود که جایی که راه نبود راه جوید، چنانکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم^۵ گفت: **تفکروا فی آلاء الله و نعمائه و لا تفکروا فی الله^۶** و اگر کردگار بر زفان^۷ خداوند شرع^۸، بندکان را گستاخی شناختن راه خویش ندادی^۹، هرگز کس را دلیری آن نبودی که در شناختن راه خدای عزوجل سخن گفتی که به هر نامی و هر صفتی که خدای را عزوجل بدان بخوانی بر موجب عجز و بیچارگی خود دان نه بر موجب الوهیت^{۱۰} و ربوبیت^{۱۱}، که تو خدای تعالی را سزای او نتوانی ستودن. پس چون بسزایی^{۱۲} او او را نتوانی ستودن شناختن چون توانی.

اگر حقیقت توحید خواهی، بدان که هر چه در تو محال^{۱۳} است در ربوبیت صدق است. چون یکی^{۱۴} ای که هر که یکی را به حقیقت

- ۱- خیره: بیهوده. ۲- بی کمان باش: مطمئن باش، یقین داشته باش. ۳- آلا: نعمتها (جمع الی). ۴- نعماء: برودن صحرا به معنی نعمت و اسم جنس است نه صیغه جمع. ۵- درود خدا بر او باد. ۶- بیندیشید در نعمتها و نیکیهای خدا و بیندیشید در ذات او. ۷- زفان: زبان. ۸- خداوند شرع: صاحب دین، مقصود پیغمبر خدا محمد مصطفی ص است. ۹- گستاخی ندادی: جرئت نمی داد (یا در آخر فعل «ندادی» با شرط است). ۱۰- الوهیت: خدایی، غیر الهی. ۱۱- ربوبیت: پروردگاری. ۱۲- بسزایی او: شایسته او، سزاوار او. ۱۳- محال: (به ضم میم) امر ناشدنی، غیر ممکن. ۱۴- یکی ای: وحدت، یگانگی.

بدانست از شرك^۱ بری^۲ گشت. یکی بر حقیقت^۳ خداست عزوجل ، و جز او همه دو اند و هر چه نشان دویی دارد جز از خدای باشد . حقیقت توحید آن است که بدانی که هر چه اندر دل تو آید نه خدای بود چه خدای تعالی آفریدگار آن چیز بود بری از شرك و شبه جل جلاله و تقدست اسماؤه^۴.

۲ - بری : ياك ، دور .

۴ . تقدست اسماؤه : ياك

۱ - شرك : شريك قائل شدن برای خدا .

۳ - یکی بر حقیقت : واحد حقیقی ، واحد مطلق .

و منزله است نامهای او .

باب دوم

در آفرینش و ستایش پیغامبر علیه السلام

و بدان ای پسر ، که ایزد تعالی جهان را نه از بهر نیاز^۱ خویش آفرید و نه بر خیره آفرید ؛ چه بر موجب عدل آفرید . بیافرید بر موجب عدل و بیاراست بر موجب حکمت^۲ . چون دانست که هستی به که نیستی ، کون^۳ به^۴ که فساد^۵ ، زیادت به که نقصان ، خوب به که زشت ، و بر هر دو توانا بود . و دانا بسود ، آنچه به بود بکرد ، و خلاف دانش خود نکرد و بهنگام^۶ کرد ، و آنچه بر موجب عدل بود بر موجب جهل و کزاف^۷ نشاید ، که نهادش^۸ بر موجب حکمت آمد ، چنانکه زیبا تر بود بنکاشت^۹ ، چنانکه توانا بود که بی آفتاب روشنی دهد و بی ابر باران دهد و بی ترکیب طبایع^{۱۰} ترکیب کند و بی ستاره تأثیر^{۱۱} نیک و بد در عالم پدید کند ، بلی چون کار بر موجب حکمت بود ، بر واسطه هیچ پیدا^{۱۲} نکرد و واسطه را سبب کون و فساد کرد ؛ زیرا که چون واسطه برخیزد^{۱۳} شرف و منزلت ترتیب^{۱۴} برخیزد و چون ترتیب و منزلت

-
- ۱- نیاز: احتیاج. ۲- حکمت: دانش. ۳- کون: عالم وجود. ۴- به: بهتر. ۵- فساد: تباهی. ۶- بهنگام: بموقع. ۷- کزاف: بیهوده. ۸- نهاد: سرشت، اصل. ۹- نکاشت: نقش بست. ۱۰- طبایع: (جمع طبیعت) سرشت، عنصر. ۱۱- فدما عقیده داشتند که حالات و حرکات ستارگان در نیک و بد حوادث اثر دارد. ۱۲- پیدا نکرد: ظاهر نکرد، نیافرید. ۱۳- واسطه برخیزد: واسطه از میان برود. ۱۴- منزلت ترتیب: مقام نظم و پیوستگی.

نبود نظام نبود و فعل را از نظام لا بد^۱ بود، پس واسطه نیز لا بد بود و واسطه پدید کرد، تا یکی قاهر^۲ بود و یکی مقهور^۳ و یکی روزی خوار بود و یکی روزی پرور، و این دویی بر یکی ایزد تعالی گواست^۴. پس چون تو واسطه بینی و غرض^۵ بینی، نگر تا به واسطه ننگری و کم و بیش واسطه بینی، از خداوند واسطه^۶ بینی. اگر زمین بر^۷ ندهد تاوان^۸ بر زمین منه و اگر ستاره داد^۹ ندهد تاوان بر ستاره منه، ستاره ازداد و بی داد همچنان بی آگاهی است که زمین از بر دادن. چون زمین را آن توانایی نیست که نوش^{۱۰} درافکنی به زهر بار آورد، ستاره هم ایدون^{۱۱} است، نیکی و بدی نتواند نمودن.^{۱۲} چون جهان به حکمت آراسته شد، آراسته را از بردادن و زینت لا بد بود. پس درنگر بدین جهان تازینت او و بر او بینی از نبات و حیوان و خورشها و پرورشها و پوشیدنی و انواع خوبی که همه زینتی است از موجب حکمت پدید کرده، چنانکه در محکم^{۱۳} تنزیل خود همی گوید و ما خلقناهما الا بالحق^{۱۴}. چون دانستی که ایزد در جهان هیچ نعمتی بیپسوده نیافرید بیپسوده بود که

-
- ۱- لا بد : ناگزیر ، ناچار .
 ۲- قاهر : غالب ، چیره .
 ۳- مقهور : مغلوب .
 ۴- گوا : گوا ، شاهد .
 ۵- غرض : مقصود اصلی .
 ۶- خداوند واسطه : صاحب واسطه ، خالق .
 ۷- بر : میوه ، حاصل .
 ۸- تاوان : غرامت ، جریمه .
 ۹- داد : اسراف (اگر ستاره داد ندهد : اگر ستاره اثر نیکو در زندگی آدمی نکند .)
 ۱۰- نوش : هر چیز شیرین و گوارا .
 ۱۱- ایدون : چنین .
 ۱۲- نمودن : نشان دادن .
 ۱۳- محکم : تنزیل : محکم آیه ای است از قرآن که
 معنی سریع و روشن دارد و مقصود از تنزیل قرآن است .
 ۱۴- ما خلقناهما
 الا بالحق : نیافریدیم آنها را مگر برحق .

داد^۱ نعمت و روزی ناداده ماند، و داد روزی آن است که به روزی خواره دهی تا بخورد. چون داد چنین بود، مردم آفرید. تا روزی خورد. چون مردم پدید کرد و تمامی نعمت به مردم بود و مردم را لابد بود از سیاست^۲ و ترتیب و ترتیب و سیاست بی رهنمای خام^۳ بود، که هر روزی خواره که روزی بی ترتیب و عدل خورد، سپاس روزی دهنده را بود که روزی بی دانشان و ناسپاسان را دهد و چون روزی ده بی عیب بود، روزی خوار را بی دانش نگذاشت، چنانکه اندر کتاب^۴ خویش یاد کرد. و **فی السماء رزقکم و ماتوعدون**.^۵ در میان مردمان پیغامبران فرستاد تاره داد و دانش داد و ترتیب روزی خوردن و شکر روزی ده گزاردن^۶ به مردم آموختند، تا آفرینش جهان به عدل بود و تمامی عدل به حکمت و اثر حکمت نعمت و تمامی نعمت به روزی خوار و تمامی روزی خوار به پیغامبر رهنمای که ازین ترتیب هیچ کم نشاید که باشد، تا به حقیقت پیغامبر رهنمای را بر روزی خوار خدای تعالی فضل^۸ آن است که روزی خوار را بر روزی. پس چون از خود نگری چندان حرمت^۹ و شفقت^{۱۰} و آرزو که روزی خوار را بر نعمت و روزی است واجب کند که حق رهنمای خویش بشناسد و روزی ده خویش را منت دارد^{۱۱}

- ۱- داد نعمت ناداده ماند: حق نعمت ادا نشد. ۲- سیاست: حکمرانی، فرمانروایی. ۳- خام: باطل. ۴- کتاب: مقصود قرآن است. ۵- در آسمان رزق شما و آنچه وعده داده شده نهاده شده است. ۶- ره داد و دانش داد: راه داد و دانش را نشان داد. ۷- شکر روزی ده گزاردن: سپاس خدای را بجا آوردن. ۸- فضل: برتری. ۹- حرمت: احترام. ۱۰- شفقت: مهربانی. ۱۱- منت دارد: سپاس دارد.

و فرشتگان^۱ او را حق شناس باشد و همه پیغامبران را راستگوی دارد، از آدم تا به پیغامبر ما علیهم السلام^۲ و فرمان بردار باشد در دین و در شکر منعم^۳ تقصیر^۴ نکند و حق فرایض^۵ دین نگاه دارد تا نیکنام و ستوده^۶ باشد.

۱- فرشتگان : فرشتگان .
 ۲- علیهم السلام ، بر ایشان درود باد (مقصود از ایشان همه پیغامبران است) .
 ۳- منعم : نعمت دهنده .
 ۴- تقصیر ، کوتاهی .
 ۵- فرایض : (جمع فریضه) واجبات ، احکام واجب .
 ۶- ستوده : پسندیده .

باب ششم

در فزونی گهر^۱ از فزونی خرد و هنر

بدان ای پسر ، که مردم بیهنر دائم بی سود بود ، چون مغیلان^۲ که تن دارد و سایه ندارد ، نه خود را سود کند و نه غیر را ، و مردم اصیل و نسیب^۳ اگر چه بی هنر باشد ، از روی اصل و نسب از حرمت داشتن مردم بی بهره نباشد . بتر آن باشد که نه گهر دارد و نه هنر . اما جهد باید کرد تا اگر چه اصلی^۴ و کهری^۵ باشی تن کهر^۶ باشی که گوهر تن از گوهر اصل بهتر است ، چنانکه گفته اند : **الشرف بالعقل والادب لا بالاصل والنسب**^۷ . یعنی بزرگی خرد و دانش راست نه گهر و تخم در ، و بدان نام که مادر و پدر نهند همدان^۸ مباحث ، که آن نام و نشانی باشد . نام آن باشد که تو به هنر بر خویشتن نهی تا از نام جعفر وزید و عمر و عثمان و علی به استاد و فاضل و حکیم اوفتی ، که اگر مردم را با گوهر اصل گوهر هنر نباشد صحبت^۹ هیچکس را نشاید .

۱- گهر : گوهر ، اصل و نسب نژاد . ۲- مغیلان : درخت بزرگ خاردار . ۳- نسیب : دارای نسب عالی . ۴- اصلی : دارای اصل و نژاد عالی ، اصیل . ۵- کهری : صاحب نسب عالی . ۶- تن کهر : کسی که فخر و بزرگیش به وجود خودش بسته باشد . ۷- بزرگی به خرد و فرهنگ است نه به اصل و نژاد . ۸- همدان : موافق ، اینجا به معنی قانع . ۹- صحبت : دوستی ، همنشینی .

بدان که از همه هنرها بهترین، سخن گفتن است که آفرید کار ما جل جلاله از همه آفریده‌های خویش آدمی را بهتر آفرید، و آدمی فزونی یافت بر دیگر جانوران به ده درج^۱ که (در) تن اوست: پنج درون و پنج بیرون. پنج نهانی چون اندیشه، و یاد گرفتن و نگاه داشتن^۲، و تخیل^۳ کردن، و تمییز^۴، و گفتار. و پنج ظاهر چون سمع، و بصر، و شم، و لمس، و ذوق^۵، و از این جمله آنچه دیگر جانوران راهست نه برین جمله است که آدمی راست. پس بدین سبب آدمی پادشا^۶ و کامکار^۷ شد بر دیگر جانوران و چون این بدانستی زبان را به خوبی و هنر آموخته کن... و با همه هنر جهد کن تا سخن بر جای^۸ گویی که سخن نه بر جای اگر چه خوب گویی زشت نماید. و سخن که از وی بوی هنر نیاید نا گفته بهتر. اما سخن نا پرسیده مگوی و از گفتار خیره پرهیز کن و چون باز پرسند جز راست مگوی. و تا نخواهند کس را نصیحت مگوی و پند مده، خاصه کسی را که پند نشنود و بر سر ملا^۹ هیچکس را پند مده...

از جای تهمت^{۱۰} زده پرهیز کن و از یار بداندیش و بدآموز بگریز و به خویشتن در غلط مشو.^{۱۱} خود را جایی نه که اگر ت بجویند، همانجا

- ۱- درج: در اصل نسخه چنین است، شاید مقصود درجه یا درجه باشد.
- ۲- نگاه داشتن: در یاد داشتن؛ به حافظه سپردن.
- ۳- تخیل کردن: خیال کردن.
- ۴- تمییز: تشخیص دادن، میان دو چیز فرق گذاردن.
- ۵- پنج حواس ظاهر یعنی شنوایی، بینایی، بویایی، بسودگی، چشایی.
- ۶- پادشا: پادشاه؛ چیره، مسلط.
- ۷- کامکار: پیروز.
- ۸- بر جای: بجا، مناسب حال و موقع.
- ۹- ملا: آشکارا، در حضور دیگران.
- ۱۰- تهمت زده: بدنام، رسوا.
- ۱۱- به خویشتن در غلط مشو: در باره خود اشتباه مکن، تصور نادرست نداشته باش.

یابند تا شرمسار نگردی و خود را از آنجا طلب که نهاده باشی تا باز یابی ...

اندر شورستان^۱ تخم مکار که بر ندهد ورنج بیهوده بود، یعنی که با مردمان ناسپاس مردمی کردن چون تخم بود که به شورستان افگنی . اما نیکی از سزاوار نیکی دریغ مدار و چون تسو با کسی خوبی کنی ، بنگر که در وقت خوبی کردن همچند^۲ آنراحت که بدان کس رسد در دل تو خوشی و راحت پدید آید. پس تا بتوانی نیکی از کس دریغ مدار که نیکی يك روز بر دهد .

حکایت - چنین شنودم که بدان روزگار که متوکل^۳ خلیفه بود به بغداد وی را بنده ای بود فتح نام سخت نجیب و روزبه بود ، و همه هنرها و ادبها آموخته بود و متوکل وی را به فرزندی پذیرفته بود و از فرزند عزیزتر داشتی . این فتح را خواست که شناه^۴ کردن بیاموزد ، ملاحان را آوردند و او را اندر دجله شنا می آموختند و این فتح هنوز کودک بود و بر شناه کردن دلیر^۵ نگشته بود ، و اما چنانکه عادت کودکان است از خود نمودی^۶ که آموختم . يك روز تنها بی اوستادان به شناه رفت و اندر آب جست و آب تیز^۷ همی آمد ، فتح را بگردانید^۸ فتح چون دانست که با آب بسنده^۹

۱- شورستان : شوره زار ، نمکزار . ۲- همچند : معادل ، مساوی .

۳- متوکل : دهمین خلیفه عباسی . ۴- شناه : شنا .

۵- دلیر نگشته بود : ماهر و زبردست نشده بود . ۶- از خود نمودی :

و نمودی کرد . ۷- تیز : تند ، با شتاب . ۸- بگردانید :

بغلطانید . ۹- بسنده : کافی ، با آب بسنده نیست : یعنی از عهد آّب بر

نمی آید .

نیست خود را با آب گذاشت^۱ و همی^۲ شد تا از دیدار مردمان ناپدید گشت، چون لختی راه رفته بود، به آب بر کنار رود سوراخهای آب خورده^۳ بود، تا به سوراخی برسد آب خورده به روز کار^۴. جهد کرد و دست برد و خود را اندر آن سوراخ افکند و آنجا بنشست و گفت تا خدای تبارک و تعالی چه خواهد. بدین وقت باری جان بجہانیدم^۵. و هفت روز آنجا بماند. اول روز که خبر دادند متوکل را که فتح در آب جست و غرق شد از تخت فرود آمد و در خاک نشست و ملاحان را بخواند و گفت: هر که فتح را مرده بیابد و بیارد هزار دینارش بدهم و سو کند یاد کرد که تا آن وقت که وی را بدان حال که یابند نیارند و نبینمش طعام نخورم. ملاحان در دجله اوفتادند و غوطه همی خوردند و هر جای طلب همی کردند تا سر هفت روز به اتفاق^۶ ملاحی بدین سوراخ رسید، فتح را دید شاد گشت و گفت: همین جا بنشین تا سماری^۷ آرم و پیش متوکل آمد و گفت یا امیر المؤمنین اگر فتح را زنده بیارم مرا چه عطا بخشی؟ گفت: پنج هزار دینار بدهم. ملاح گفت: یاقتمش زنده، سماری ببردند و وی را بیاوردند. متوکل آنچه ملاحان را پذیرفته^۸ بود در وقت بفرمود دادن و وزیر را بفرمود که در خزینہ رو از هر چه در خزینہ من چیزی است یک نیمه به درویشان ده. آنکه گفت: نان و طعام آورید

- ۱ - با آب گذاشت: به آب واگذار کرد^۱، تسلیم کرد. ۲ - همی شد: همی رفت.
 ۳ - آب خورده: آب دیده. ۴ - به روز کار: در زمان دراز.
 ۵ - بجہانیدم: رها نمودم، نجات دادم. ۶ - به اتفاق: اتفاقاً.
 ۷ - سماری: (به ضم میم) کشتی. ۸ - پذیرفته بود: بر عهده گرفته بود، قبول کرده بود.